



آخرین تابستان اروپا

دیوید فرامکین

آخرین تابستان اروپا

چه کسی در سال ۱۹۱۴
ماشه را کشید؟

ترجمه سوگند رجبی نسب



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: فرامکین، دیوید، ۱۹۳۲ م - Fromkin, David
 عنوان و نام پدیدآور: آخرین تابستان اروپا (چه کسی در سال ۱۹۱۴ ماشه را کشید؟)/ دیوید فرامکین/
 ترجمه سوگند رجیبی نسب
 مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۰
 مشخصات ظاهری: ۴۴۰ ص
 شابک: ۵ - ۸۴۷ - ۳۵۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: Europe's last summer : who started the Great War
 in 1914?, 2004
 موضوع: جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴-۱۹۱۸ م. -- علل
 شناسه افزوده: رجبی نسب، سوگند، ۱۳۶۹ - مترجم
 رده‌بندی کنگره: D۵۱۱
 رده‌بندی دیویی: ۹۴۰/۳۱۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۷۵۱۱۸۵



■ آخرین تابستان اروپا

دیوید فرامکین	ترجمه سوگند رجیبی نسب
آماده‌سازی و تولید:	بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
طراحی گرافیک: پرویز بیانی	چاپ: احمدی
نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۱، ۷۷۰ نسخه	

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
 هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.
 طبقه سوم، تلفن، ۰۵۶۴۷۷۴۰۵

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

[@ketabeparseh](https://www.instagram.com/ketabeparseh)

فروشگاه: تهران، خیابان ولیعصر، روبروی دوراهی یوسف‌آباد، پلاک ۱۹۴۱

تلفن: ۸۸۹۱۸۹۴



دیوید هنری فرامکین (۱۹۳۲-۲۰۱۷)

این نویسنده و مورخ امریکایی بیش از هر چیز با کتاب *صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد* (۱۹۸۹) در ایران شناخته می‌شود. فرامکین هفت کتاب نوشته است که آخرین آن‌ها *شاه و کابوی: تئودور روزولت و ادوارد هفتم، شرکای مخفی* (۲۰۰۷) نام دارد.

گذر از صلحی به ظاهر عمیق به یک جنگ عمومی خشونت آمیز
در چند هفته اواسط تابستان ۱۹۱۴، همچنان هیچ توجیهی ندارد.
جان کیگان، جنگ جهانی اول

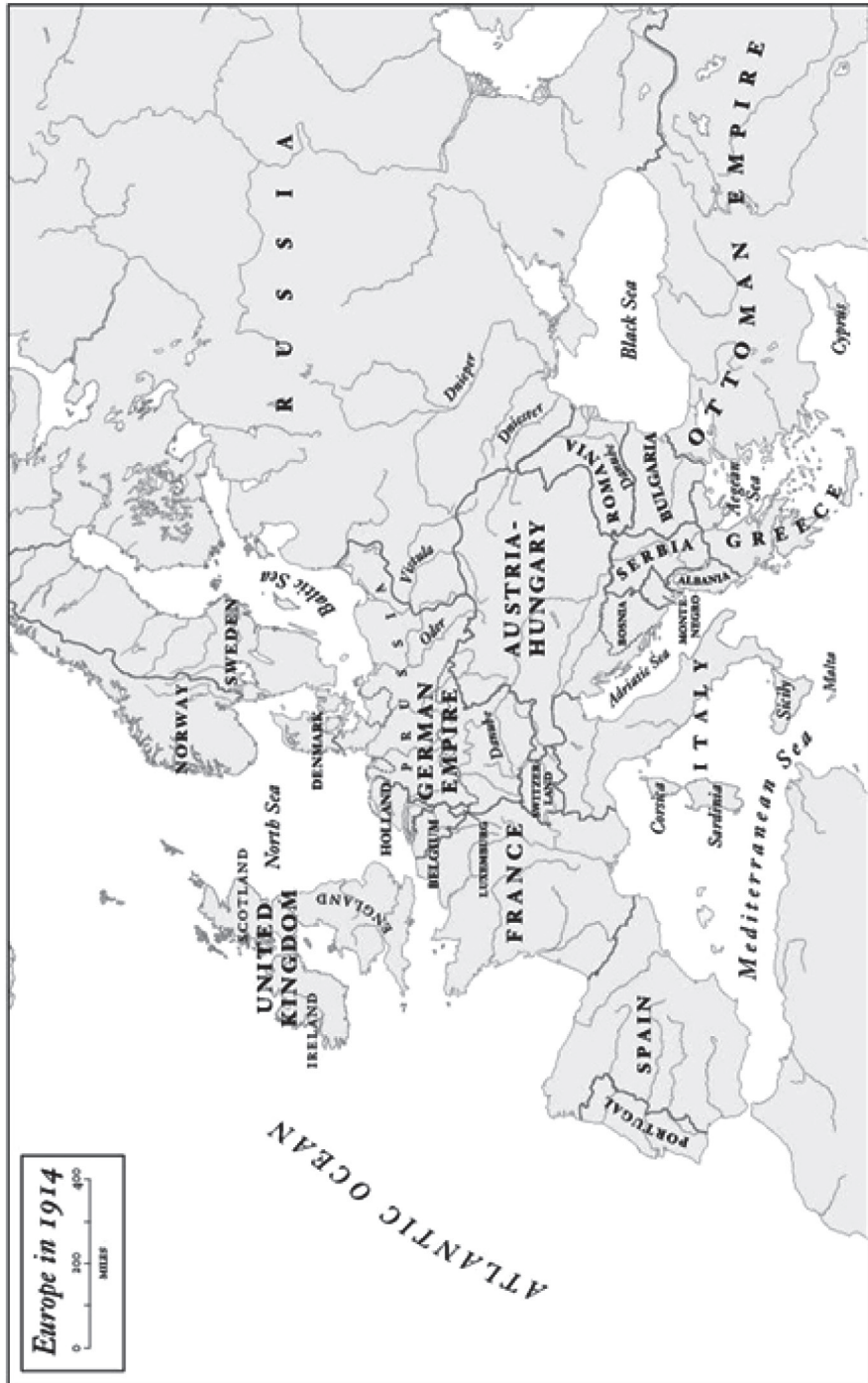
فهرست

۱۵	پیش در آمد
۳۱	بخش اول: تنش‌های اروپا
۳۳	۱. رویارویی امپراتوری‌ها
۳۷	۲. تنش در میان آحاد جامعه
۳۹	۳. نزاع ملت‌ها
۴۵	۴. کشورها مسلح می‌شوند
۵۹	۵. پیشگویی‌های زرتشت
۶۵	۶. همسویی دیپلمات‌ها
۶۹	بخش دوم: گام برداشتن در میدان مین
۷۱	۷. مسئله شرق
۷۳	۸. چالش آرشیدوک
۷۷	۹. آلمان در شرف انفجار
۸۹	بخش سوم: به سوی جنگ
۹۱	۱۰. مقدونیه افسار گسیخته
۹۵	۱۱. اتریش در ابتدای صف

۱۰ ■ آخرین تابستان اروپا

- ۱۰۳.....فرانسه و آلمان مهره‌های خود را حرکت می‌دهند
- ۱۱۳.....تهاجم ایتالیا و سپس بالکان
- ۱۱۹.....موج اسلاوی
- ۱۲۹.....اروپا بر لبه پرتگاه
- ۱۳۵.....تلاطم بیشتر در بالکان
- ۱۴۳.....مداخله امریکایی
- بخش چهارم: قتل! ۱۵۳.....
- ۱۵۵.....والس آخر
- ۱۶۱.....در سرزمین آدمکش‌ها
- ۱۷۵.....ارتباط روسی
- ۱۷۹.....حمله تروریست‌ها
- ۱۸۵.....دهان دره اروپا
- ۱۹۵.....دفن اجساد
- ۱۹۷.....دستگیری مظنونین
- بخش پنجم: دروغ‌گویی ۲۰۳.....
- ۲۰۵.....چک سفیدامضای آلمان
- ۲۱۷.....فریب بزرگ
- ۲۲۵.....فرصت برشتولد به سر می‌رسد
- ۲۲۷.....راز سر به مهر
- بخش ششم: بحران! ۲۳۱.....
- ۲۳۳.....سرنوشتی وجود ندارد
- ۲۵۹.....اعلام ضرب الاجل
- ۲۷۳.....صربستان تقریباً می‌پذیرد
- بخش هفتم: شمارش معکوس ۲۷۹.....
- ۲۸۱.....آخرین گام برلین
- ۲۸۷.....۲۶ ژوئیه

۲۹۵	۲۷. ژوئیه
۳۰۱	۲۸. ژوئیه
۳۰۹	۲۹. ژوئیه
۳۱۷	۳۰. ژوئیه
۳۲۳	۳۱. ژوئیه
۳۲۷	۳۹. یکم اوت
۳۳۵	۴۰. دوم اوت
۳۴۱	۴۱. سوم اوت
۳۴۵	۴۲. چهارم اوت
۳۴۹	۴۳. از بین بردن شواهد
۳۵۳	بخش هشتم: معما حل شد
۳۵۵	۴۴. تجمع در کتابخانه
۳۵۷	۴۵. چه حادثی رخ نداد؟
۳۷۱	۴۶. کلید حادثه
۳۷۹	۴۷. ماجرا از چه قرار بود؟
۳۸۷	۴۸. چه کسی می توانست از جنگ جلوگیری کند؟
۳۹۱	۴۹. چه کسی جنگ را آغاز کرد؟
۳۹۷	۵۰. آیا ممکن است باز هم جنگی رخ دهد؟
۴۰۱	۵۱. جمع بندی
۴۰۳	سخن پایانی
۴۰۵	۵۲. جنگ اتریش
۴۰۹	۵۳. جنگ آلمان
۴۱۳	پیوست یک: یادداشت اتریش
۴۲۱	پیوست دو: پاسخ صربستان
۴۲۷	اسامی اشخاص
۴۳۱	کتابشناسی



Europe in 1914



پیش در آمد

ناگهان

کمی پس از ساعت یازده شب یکشنبه ۲۹ دسامبر ۱۹۷۷، پرواز شماره ۸۲۶ هواپیمایی ایالات متحد که بوئینگ ۷۴۷ با ۳۷۴ مسافر و ۱۹ خدمه بود، دو ساعت از مسیر خود از توکیو^۱ به هونولولو^۲ را بر فراز اقیانوس آرام پیموده بود. هواپیما به ارتفاع مورد نظر یعنی بین ۳۱ تا ۳۳ هزار پارسیده بود. سرو غذا هم رو به پایان بود و همه چیز در حالت عادی خود قرار داشت.

در یک لحظه همه چیز تغییر کرد. هواپیما بدون هیچ هشدار توسط نیرویی نامرئی متوقف شده بود. ناگهان هواپیما به سمت بالا کشیده شد و سپس سقوط کرد. مسافران فریاد زنان به سقف و چرخ دستی های غذا برخورد می کردند. یک زن ۳۲ ساله ژاپنی کشته و ۱۰۲ نفر زخمی شدند. کاپیتان و خدمه کابین با به دست گرفتن کنترل هواپیما، پرواز ۸۲۶ را به فرودگاه ژاپن برگرداندند؛ جایی که ساعت ها پیش از آن دور شده بودند.

چیزی که واقعه را هولناک تر می کرد، ماهیت اسرار آمیز آن بود. تا

1. Tokyo

2. Honolulu

لحظه واقعه، پرواز مشکلی نداشت و کسی فکرش را نمی کرد که مشکلی پیش بیاید. از هیچ هشداری نیز خبری نبود و حتی صاعقه‌ای در آسمان به چشم نمی خورد. هر چه بود، کسی انتظارش را نداشت. مسافران نمی دانستند با چه چیزی برخورد کرده‌اند و شرکت‌های هواپیمایی هم نمی توانستند به مردم اطمینان بدهند که چنین حادثه‌ای دیگر تکرار نمی شود.

کارشناسان رسانه‌های جمعی معتقد بودند پرواز شماره ۸۲۶ قربانی «چاله‌های هوایی» شده. آن‌ها حادثه را به گردبادی افقی تشبیه کردند که قابل رؤیت نبود. برخی از این کارشناسان ابراز امیدواری کردند که در چند سال آتی دستگاه‌هایی اختراع شوند که بتوانند این طوفان‌های نامرئی را شناسایی کنند. مردم از آن حادثه آموختند که شرایط آب‌وهوایی پایدار بی معناست و آسمان اقیانوس آرام نیز می تواند مانند خود اقیانوس طغیان کند.

به گفته برخی، در سال ۱۹۱۷ و هنگام گذر از قرن نوزدهم به قرن بیستم، چیزی شبیه همین حادثه بر سر ملت اروپا آمد. دهه‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ نیز بی شباهت به عصر کنونی نبودند. آن دوره پر بود از کنگره‌های بین‌المللی، همایش‌های خلع سلاح، جهانی شدن اقتصاد دنیا و طرح‌هایی برای ایجاد نوعی اتحاد میان ملت‌ها برای ممنوعیت جنگ. همگان مطمئن بودند که دوره‌ای طولانی از صلح و کامیابی در پیش است.

اما ناگهان اروپا از کنترل خارج و وارد دهه‌هایی سرشار از ظلم، جنگ جهانی و کشتار جمعی شد. چه طوفانی اروپای قدیم و دنیایی را که بر آن نظارت می کرد از بین برد؟ با نگاه به گذشته، دیگر همه چیز چندان اسرارآمیز نیست. سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴ سرشار از مشکل و خطر بودند. در اوایل قرن بیستم، علائمی هشداردهنده به چشم می خوردند که خبر از فاجعه پیش رو

می‌دادند؛ اکنون ما می‌توانیم آن نشانه‌ها را به‌وضوح ببینیم و در آن زمان هم ارتش و رهبران سیاسی قادر به تشخیص آن‌ها بودند. آسمانی که اروپا در آن سقوط کرد تهی نبود، برعکس سرشار از قدرت حوادث بود. عواملی که اروپا را نابود کردند - ناسیونالیسم، سوسیالیسم، امپریالیسم و موارد مشابه - مدت‌ها در حال جریان بودند. جهان اروپا از پیش در معرض بادهای سهمگین قرار داشت. کاپیتان و خدمه هم از ماجرا خیر داشتند، اما مسافران که غافلگیر شده بودند، مدام می‌پرسیدند: چرا هیچ هشدارى دریافت نکردیم؟

اهمیت مسئله

در تابستان ۱۹۱۴، جنگی در اروپا در گرفت که به آفریقا، خاورمیانه، آسیا، حوزه آقیانوس آرام و امریکا هم رسید. اکنون به صورت نه‌چندان درست، آن را جنگ جهانی اول می‌نامند که در نهایت تبدیل شد به بزرگ‌ترین نزاعی که جهان به خود دیده بود. نامی که آن زمان بر آن گذاشتند بسیار برازنده است: «جنگ بزرگ».

کشورهای دنیا برای ورود به این نبرد، به یکی از دو ائتلاف پیوستند؛ یکی توسط بریتانیای کبیر^۱، فرانسه و روسیه اداره می‌شد و نامش اتحاد مثلث^۲ بود. دیگری توسط آلمان و امپراتوری اتریش - مجارستان اداره می‌شد و نامش اتحاد سه‌گانه^۳ بود. این دو ائتلاف، ۶۵ میلیون نیرو به میدان جنگ

۱. در آغاز سال ۱۸۰۱، نام رسمی بریتانیای کبیر، «پادشاهی متحد بریتانیای کبیر و ایرلند» بود که به اختصار پادشاهی متحد خوانده می‌شد. (نویسنده)

۲. Triple Entente؛ در طول جنگ جهانی به آن‌ها متفقین می‌گفتند. (نویسنده)

۳. Triple Alliance؛ ایتالیا نیز در دوران صلح عضو این اتحاد بود که در آن زمان به آن «اتحاد مرکز» می‌گفتند. (نویسنده)

بردند. در آلمان و فرانسه، ملت‌هایی که شرف‌شان را در پیروزی می‌دیدند، ۸۰ درصد مردان ۱۵ تا ۴۹ سال به ارتش فراخوانده شدند و در جبهه‌ها جان خود را از دست دادند.

بیش از ۲۰ میلیون سرباز و غیرنظامی در جنگ بزرگ جانشان را از دست دادند و ۲۱ میلیون مجروح شدند. میلیون‌ها نفر دیگر نیز در گیر بلاهای جنگ شدند؛ بیش از ۲۰ میلیون نفر در همه‌گیری آنفلوآنزا در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۱۹ از بیماری جان باختند.

اشخاص برجسته به بیان کل ماجرا نمی‌پردازند یا نمی‌توانند تمام اثرات جنگ بر جهان در سال ۱۹۱۴ را بیان کنند. عواقب تغییرات ناشی از بحران اروپا آن قدر بی‌شمار و عمیق‌اند که موجب شدند آن واقعه تبدیل به نقطه عطف تاریخ مدرن شود. حتی اگر به گفته برخی، جنگ تنها موجب تعدادی از تغییرات آن دوره شده باشد، باز هم این نکته صحت دارد.

در هشتم اوت سال ۱۹۱۴ و تنها چهار روز پس از ورود بریتانیای کبیر به جنگ، روزنامه اکونومیست^۱ چاپ لندن جنگ جهانی را «بزرگ‌ترین تراژدی تاریخ بشر» توصیف کرد. شاید این گفته هنوز هم صحت داشته باشد. جرج کنان^۲، دیپلمات و مورخ برجسته آمریکایی، در سال ۱۹۷۹ نوشت: «از نظر من بسیاری از اندیشمندان جنگ جهانی اول را بزرگ‌ترین فاجعه تأثیرگذار قرن می‌دانند.»

فريتز استرن^۳، یکی از مهم‌ترین محققان امور آلمان، می‌نویسد: «جنگ بزرگ اولین فاجعه قرن بیستم است که تمام فجایع بعدی، از آن نشئت می‌گیرند.» زلزله‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجب تغییر نقشه جهان شدند. امپراتوری‌ها و سلسله‌ها از بین رفتند و کشورهای تازه جای آن‌ها را

1. Economist

2. George Kennan

3. Fritz Stern

گرفتند. تجزیهٔ ساختار سیاسی دنیا در طول قرن بیستم ادامه یافت. امروزه تعداد کشورهای مستقل جهان چهار برابر سال ۱۹۱۴، زمانی است اروپا درگیر جنگ شد. بسیاری از این کشورهای نو - قطر، عراق، و عربستان سعودی - در گذشته وجود خارجی نداشتند.

جنگ بزرگ موجب ایجاد قدرت‌هایی شد که بر کل قرن سایه انداختند. دولت آلمان برای خروج روسیه از جنگ به کمونیست‌های بلشویک کمک مالی کرد و به گفتهٔ وینستون چرچیل^۱ «درست مانند ریختن شیشه‌ای کوچک از بیماری وبا یا حصبه در منبع آب آشامیدنی شهری بزرگ»، لنین^۲ را به روسیه معرفی کرد. بلشویسم تنها یکی از عواقب جنگ بود که پس از آن فاشیسم و نازیسم را در پی داشت.

اما جنگ دو جنبش آزادی‌خواهی را نیز در قرن بیستم ایجاد کرد. هنگامی که اروپا تجزیه می‌شد، سلطهٔ آن بر سایر بخش‌های دنیا از بین رفت و در طول قرن میلاردها نفر استقلال خود را بازیافتند. در بخش‌هایی از جهان، زنان نیز به واسطهٔ حضور در فعالیت‌های جنگی - کار در کارخانه‌ها و ارتش - از شرّ قیود گذشته خلاص شدند.

نوعی دیگر از آزادی هم که ابعادی مختلف داشت، از جنگ بزرگ نشئت گرفت و از آن زمان به بعد در رفتار، زندگی جنسی، مد، زبان و هنر راه یافت. همه قبول ندارند که از بین رفتن قوانین و محدودیت‌ها نکتهٔ مثبتی است، اما چه خوب و چه بد، دنیا از عصر ویکتوریا تا قرن بیستم مسیری طولانی را پیموده که توسط رزمندگان سال ۱۹۱۴ به ثمر نشسته است.

ما در جستجوی ریشه‌های مسائل مهمی که دنیا در قرن بیستم یا امروز با آن‌ها مواجه بوده، مدام به جنگ بزرگ مراجعه می‌کنیم. به گفتهٔ

1. Winston Churchill

2. Lenin

جرج کنان، «به نظر می‌رسد پاسخ هر پرسشی به آن واقعه ختم می‌شود». پس از آن انتخاب‌ها محدود می‌شوند. برای مثال ایالات متحد و حتی بریتانیای کبیر می‌توانستند انتخاب کنند که وارد جنگ بشوند یا نه - و از آن زمان به بعد همواره این پرسش مطرح بوده که آیا کار عاقلانه‌ای انجام دادند - اما در واقع آن دو کشور در این مورد حق انتخاب چندانی نداشتند.

در مورد تبدیل کشمکش آغازین به نبرد نهایی، امکان هیچ‌گونه اقدام بدیهی‌ای، وجود نداشت. آن تنش می‌توانست در سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۳۹ از میان برداشته شود، اما کسی دست به کار نشد. بنابراین با اینکه لزومی نبود، جنگ جهانی اول به جنگ جهانی دوم و جنگ جهانی دوم نیز به جنگ سرد انجامید. مورخان استیون ای. میلر^۱ و شان ام. لین جونز^۲ در سال ۱۹۹۱ نوشتند: «بیشتر ناظران عینی عصر کنونی سیاست‌های بین‌المللی را دوران پس از جنگ سرد می‌نامند، اما از بسیاری از جهات، عصر ما دوران پس از جنگ جهانی است.»

از ابتدا به نظر می‌رسید انفجار سال ۱۹۱۴ زنجیره‌ای از واکنش‌ها را به دنبال داشته باشد و عواقب جدی آن خیلی زود خود را نشان دادند؛ توماس مان^۳ در آغاز رمان کوه جادو^۴ (۱۹۲۴) نوشته: «جنگ بزرگ در آغاز با مسائل زیادی همراه بود که بسیاری از آن‌ها هنوز هم ادامه دارند.»

آن مسائل هنوز هم ناپدید نشده‌اند. در ۲۱ آوریل ۲۰۰۱، نیویورک تایمز^۵ گزارش داد در فرانسه هزاران نفر که به علت کشف مهمات جنگ جهانی اول مجبور به تخلیه منازلشان شده بودند، حالا امکان بازگشت به خانه هایشان را پیدا کرده‌اند. آن مهمات شامل خمپاره و گاز خردل می‌شد.

1. Steven E. Miller

2. Sean M. Lynn-Jones

3. Thomas Mann

4. *The Magic Mountain*5. *New York Times*

پیش درآمد ■ ۲۱

پس از پاکسازی پنجاه تُن مهمات خطرناک، مردم توانستند به منازل خود بازگردند. اما صدها تُن دیگر همچنان باقی است و ممکن است در قرن بیست و یکم منفجر شود.

در واقع، این اتفاق افتاد. در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حملهٔ انتحاری بنیادگرایان اسلامی به برج‌های دوقلوی نیویورک^۱، بخشی از منهن را نابود کرد و جان سه هزار نفر را گرفت. اسامه بن لادن^۲، سردستهٔ تروریست‌ها، که ظاهراً مسئول آن حادثه بود و بیشتر از این‌ها تهدید کرد، در اولین بیانیهٔ تلویزیونی‌اش، آن حمله را انتقام هشتاد سال پیش نامید. احتمالاً منظور او نفوذ مسیحیان به خاورمیانهٔ مسلمان پس از - و به عنوان یکی از عواقب - جنگ جهانی اول بود. پیروان بن لادن هواپیماها را ربودند، و برای انتقام تنش‌های به وجود آمده در سال ۱۹۱۴، آن‌ها را به برج‌های دوقلو کوبیدند.

در همین راستا، بحران عراق که در سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۲ بالا گرفت نیز خبرنگاران و روزنامه‌نگاران را واداشت تا از اساتید تاریخ دانشگاه‌های برتر آمریکا پرسند عراق پس از جنگ جهانی اول چگونه شکل گرفته است. سؤال بجایی بود، زیرا اگر در سال ۱۹۱۴ جنگی به وقوع نمی‌پیوست احتمالاً، شاید در سال ۲۰۰۲ عراقی وجود نداشت.

آن جنگ واقعاً حادثه‌ای تأثیرگذار در عصر مدرن بود.

جنگ جهانی اول بر سر چه بود؟ چگونه اتفاق افتاد؟ چه کسی آن را آغاز کرد؟ چرا، کجا و چه زمانی شعله‌ور شد؟ به گفتهٔ «نسخهٔ ویژهٔ هزاره» مجلهٔ اکونومیست (یکم ژانویهٔ سال ۱۰۰۰ تا ۳۱ دسامبر سال ۱۹۹۹)، «میلیون‌ها

1. New York City

2. Osama bin Laden

نفر کشته شدند و میلیون‌ها حدس و گمان زده شد؛ اما مورخان هنوز بر سر علت جنگ با هم توافق ندارند». سپس ادامه می‌داد: «لژیومی نداشت که هیچ‌یک از این وقایع اتفاق بیفتند». از آغاز همه معتقد بودند که وقوع جنگ به خاطر یک پسر بچه صرب بوسنیایی بوده که به وارث تاج و تخت اتریش - مجارستان شلیک کرده و او را به قتل رسانده. اما تقریباً همه قبول دارند که آن واقعه علت جنگ نبود، بلکه تنها موجب شد ابتدا بالکان، سپس اروپا و در نهایت سایر دنیا دست به اسلحه شوند.

از دید شاهدان ماجرا، عدم ارتباط میان جرم آن بچه مدرسه‌ای و حریق که دنیا را بلعید و ۳۷ روز بعد آغاز شد، آن قدر مضحک بود که نمی‌توانستند بپذیرند چنین حادثه پیش‌پافتاده‌ای موجب ایجاد جنگی بزرگ شده است. آن‌ها معتقد بودند نیازی نبود به خاطر کشته شدن یک مرد و همسرش - که بسیاری از مردم اسم‌شان را هم نشنیده بودند - میلیون‌ها نفر جان خود را از دست بدهند. همه می‌گفتند چنین چیزی ممکن نیست و حقیقت ندارد. از آنجایی که جنگ بزرگ چنان واقعه عظیم با عواقب بی‌شمار بود و از آنجایی که می‌خواهیم هر طور شده از وقوع حادثه‌ای مشابه در آینده جلوگیری کنیم، یافتن چگونگی وقوع آن تبدیل به چالش برانگیزترین و بزرگ‌ترین پرسش تاریخ عصر مدرن شده است. اما پاسخ این پرسش به سادگی به دست نمی‌آید و به گفته لارنس لافور^۱ مورخ، «جنگ ابعاد بسیاری داشت، نه فقط یک بعد، و علت آن هم محدود به یکی نیست».

در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، محققان باور داشتند از تمام علل جنگ آگاهی دارند و دیگر فقط تفسیر آن واقعه باقی مانده است. گرچه از اوایل دهه ۱۹۶۰، اطلاعات تازه‌ای توسط فریتز فیشر^۲ مورخ آلمانی ارائه شد -

1. Laurence Lafore

2. Fritz Fischer

بعداً بیشتر به نظرات او خواهیم پرداخت - که از منابع آلمانی، اتریشی و صربی به دست آمده بود و تاکنون نیز روزی نبوده که پژوهشی تازه در این باب انجام نشود. فیشر محققان را بر آن داشت تا به سراغ آرشیوها بروند و نکات پنهانی را بیابند. این کتاب همان پرسش قدیمی را با اطلاعات تازه بازنگری می‌کند تا داده‌ها را خلاصه کند و به نتیجه‌ای دست یابد.

حرکت به سوی جنگ ۱۹۱۴ از چه زمان و مکانی آغاز شد؟ اخیراً در یکی از کلاس‌های دانشگاه بوستون^۱ از دانشجویان خواستم تا اولین اقداماتی را که پیش از سال ۱۹۰۸ انجام و به جنگ منتهی شد مشخص کنند. با توجه به پاسخ‌های آن‌ها، موارد زیر شاید نشان بدهند که چند مسیر ممکن است به سارایوو^۲ منتهی شده باشد.

قرن چهارم پس از میلاد: تصمیم به تقسیم امپراتوری روم به دو بخش غربی لاتین‌زبان و شرقی یونانی‌زبان عواقبی ماندگار داشت. این تقسیمات فرهنگی موجب ایجاد دو شاخه از مسیحیت، دو تقویم، و دو الفبا (لاتین و سیریلیک) شد. اتریشی‌های کاتولیک رومی و صرب‌های ارتدوکس یونانی که تنش میان آن‌ها موجب وقوع جنگ ۱۹۱۴ شد، از آغاز دشمن یکدیگر بودند.

قرن هفتم: اسلاوها که بعدها بزرگ‌ترین قوم اروپا را تشکیل دادند، به بالکان مهاجرت کردند که توتون‌ها پیش از آن‌ها به آنجا رسیده بودند. تنش میان اسلاوها و ژرمن‌ها در تاریخ اروپا نقش بسزایی داشت و در قرن بیستم ژرمن‌های توتون و اتریشی‌ها را در برابر روس‌های اسلاو و صرب‌ها قرار داد. قرن یازدهم: تنش میان مسیحیت کاتولیک‌های رومی و ارتدوکس‌های

1. Boston

۲. Sarajevo؛ پایتخت کشور بوسنی و هرزگوین (به جز پانویس‌هایی که با نام نویسنده مشخص شده‌اند، بقیه پانویس‌ها نوشته مترجم‌اند)

یونانی موجب تضاد دینی شد و به قومیت‌ها، الفبا، و حتی فرهنگ - فرهنگ رومی در برابر فرهنگ یونانی - ضربه‌ای وارد کرد که جنوب شرقی اروپا را تهدید می‌کرد و موجب ایجاد زلزله‌ای سیاسی شد که در سال ۱۹۱۴ به وقوع پیوست.

قرن پانزدهم: تصرف اروپای شرقی و مرکزی توسط امپراتوری مسلمانان عثمانی (یا همان ترک‌ها)، موجب شد مردمان بالکان تا قرن‌ها نتوانند خودمختار باشند. شاید همین موضوع موجب ایجاد خشونت و تنش‌های آن منطقه در سال‌های پیش از جنگ ۱۹۱۴ و حتی وقوع خود جنگ شد.

قرن شانزدهم: اصلاحات پروتستان شکافی میان مسیحیت غرب ایجاد کرد. این امر آلمانی‌ها را از لحاظ سیاسی جدا کرد و موجب نزدیکی آلمان به اتریش شد که همین موضوع در بطن بحران ژوئیه ۱۹۱۴ قرار داشت.

قرن هفدهم: آغاز عقب‌نشینی عثمانی‌ها از اروپا به این معنا بود که ترک‌ها از سرزمین‌های باارزشی دست می‌کشیدند که ابرقدرت‌های مسیحی آرزوی آن‌ها را داشتند. طمع دستیابی به آن سرزمین‌ها باعث ایجاد رقابت میان اتریش و روسیه شد که به جنگ سال ۱۹۱۴ انجامید.

۱۸۷۰ - ۷۱: به وجود آمدن امپراتوری آلمان و نفوذ به قلمرو فرانسه پس از جنگ فرانسه و پروس^۱، احتمال وقوع جنگی دیگر پس از قدرت یافتن مجدد فرانسه را قوت بخشید.

۱۸۹۰: امپراتور آلمان، صدراعظم خود - یا همان نخست‌وزیر - اتو فون بیسمارک^۲ را کنار گذاشت. صدراعظم جدید، سیاست بیسمارک در باب اتحاد با اتریش و روسیه را به منظور برقراری صلح میان آن دو تغییر داد. در نتیجه آلمان علیه روسیه با اتریش متحد شد تا کنترل بالکان را به دست

1. Franco-Prussian War

2. Otto von Bismarck

بگیرد و این موجب شد تا اتریش سیاستی جنگی را در پیش بگیرد که احتمالاً پاسخ روسیه را در پی داشت.

۱۸۹۵: پادشاهی روسیه که آلمان دست رد به سینه‌اش زده بود و چاره دیگری نداشت، با جمهوری فرانسه متحد شد. این امر رهبران آلمان را متقاعد کرد که جنگ امری اجتناب‌ناپذیر است و اگر زودتر دست به کار شوند، شانس بیشتری برای پیروزی دارند.

۱۹۰۰: تلاش آلمان برای رقابت با بریتانیا در حوزه نیروی دریایی، از سوی لندن نوعی تهدید تلقی شد.

۱۹۰۳: در کودتایی خونین در صربستان، نیروهای مسلح متعلق به انجمنی سری، پادشاه و ملکه طرفدار اتریش را به قتل رساندند و حکومتی را جایگزین کردند که طرفدار روسیه بود. رهبران اتریش تصمیم به تنبیه صربستان گرفتند که اگر اجرا می‌شد، تنش بزرگی در منطقه ایجاد می‌کرد.

۱۹۰۵: بحران اول مراکش مسئله‌ای پیچیده بود که در فصل ۱۲ به آن می‌پردازیم. سیاست خشن آلمان در این بحران، ناخواسته موجب اتحاد سایر کشورها علیه آن شد. بریتانیا از دوستی - توافق قلبی - با فرانسه دست کشید و وارد اتحادی غیررسمی شد که شامل گفتگوی سران کشور و نظامیان بود و بعدها به توافق و گفتگو با متحد فرانسه یعنی روسیه انجامید. متحدان اروپا تبدیل به رقیب و در نتیجه دشمن شدند؛ فرانسه، بریتانیا و روسیه در یک سو و آلمان به تنهایی و با حمایت نصفه و نیمه اتریش - مجارستان و ایتالیا در سوی دیگر.

تمام این پاسخ‌ها تا حدی درست بودند. تاریخ‌هایی دیگر از جمله سال ۱۹۰۸ که بعداً به آن می‌پردازیم نیز سرآغاز تنش‌هایی بودند که به انفجار سال ۱۹۱۴ انجامید. می‌توان گفت تمام این عوامل در ایجاد جنگ دخالت داشتند.

از طرفی، تمام این پاسخ‌ها علت تنش را مشخص نمی‌کردند. ۳۷ روز پیش از جنگ بزرگ، اروپا در صلح به سر می‌برد. رهبران اروپا تعطیلات تابستانی خود را آغاز کرده بودند و هیچ‌کدام انتظار نداشت موضوعی خاطرش را مکدر کند. چه اشتباهی پیش آمد؟

تمام تنش‌هایی که دانشجویان به آن‌ها اشاره کردند، همان قدر صلح سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۱۲ را به خطر می‌انداختند که آرامش سال ۱۹۱۴ را. وقتی در سال ۱۹۱۰ یا ۱۹۱۲ به جنگ ختم نشده بودند، چرا در سال ۱۹۱۴ این اتفاق افتاد؟ پرسش تنها در مورد علت جنگ نیست، بلکه در مورد علت جنگ در سال ۱۹۱۴ است. پرسش این نیست که چرا جنگ آغاز شد، باید دید چرا این جنگ شکل گرفت؟

اینکه چرا حوادث به گونه‌ای خاص پیش رفتند و نه به شکلی دیگر، پرسشی است که مورخان از زمان هرودوت^۱، توسیدید^۲، یونانی‌های قرن پنجم پیش از میلاد و از ۲۵ هزار سال پیش به آن پرداخته‌اند. اینکه اصلاً یافتن پاسخ این پرسش‌ها ممکن است یا نه هنوز مشخص نیست؛ معمولاً آن قدر شاخابه به رود می‌ریزد که یافتن سرچشمه اصلی آن مشکل است. جنگ جهانی اول از نظر اندازه و ابعاد، نمونه‌ای پیچیده است که مورخان را سردرگم می‌کند. از قول آرتور بالفور^۳، یکی از نخست‌وزیران قدرتمند بریتانیا پیش از جنگ، سیاستمدار محافظه‌کار، فیلسوف و حامی خانه ملی یهودیان در فلسطین، گفته شده که جنگ عظیم‌تر از آن بود که در درک ما بگنجد.

1. Herodotus

2. Thucydides

3. Arthur Balfour

بنابراین، تفسیر جنگ بزرگ‌ترین چالش تاریخ عصر مدرن است که ما را وادار می‌کند علل آن را بازنگری کنیم. دلایل مختلف و بسیار زیادی وجود داشت تا موجب شود ابرقدرت‌های اروپا با یکدیگر وارد جنگ شوند. اما دلایل بدیهی دیگری نیز وجود دارند که موجب شدند آن‌ها در زمان و مکانی و با روشی خاص با یکدیگر وارد جنگ شوند که این کتاب به همان خواهد پرداخت.

تابستانی به یادماندنی

از نظر مردان و زنان جهان غرب - آن‌هایی که در سال‌های شکوفایی قرن بیستم زندگی می‌کردند - هیچ چیز دورتر از جنگ به نظر نمی‌رسید. در آن زمان مردانی که رویای حضور در میادین جنگ را در سر می‌پروراندند، راهی برای برآورده کردن آرزوی خود نداشتند. از سال ۱۹۰۱ و سیزده سال پس از آن، مردم اروپای غربی و امریکایی‌های انگلیسی‌زبان تبدیل به مصرف‌کننده شده بودند نه جنگجو. آن‌ها خواهان و فور بودند؛ موفقیت پیشرفت و صلح بیشتر. به گفته شاهدی انگلیسی، در آن زمان ایالات متحد «در آرامش محض قرار داشت»، حتی وضعیت بریتانیای کبیر و فرانسه و سایرین نیز همین بود. در پنجاه سال اخیر جنگی میان ابرقدرت‌ها درنگرفته بود و اقتصاد جهانی نشان می‌داد که جنگ دیگر به گذشته تعلق دارد. بسیاری از اروپایی‌ها از آرامش آن سال‌ها و تابستان زیبا و آفتابی سال ۱۹۱۴ به عنوان بهشت برین یاد می‌کردند. اشتفان تسوایگ^۱ نیز از زبان بسیاری نوشته که به ندرت تابستانی «به آن زیبایی و شکوه دیده بودم که آن قدر رنگ‌وبوی تابستان را داشت».

به ویژه بریتانیایی‌های طبقه متوسط و مرفه خود را در جهانی بی‌نقص

۱. Stefan Zweig؛ رمان‌نویس اتریشی

می‌دیدند که در آن واقعیت‌های دنیای اقتصاد از جنگ میان ابرقدرت‌ها جلوگیری می‌کرد. آن‌هایی که درآمد خوبی داشتند، آزادانه‌تر از امروز زندگی می‌کردند. به گفته‌ی ای. جی. پی. تیلور^۱ تاریخدان، «تا اوت ۱۹۱۴، یک انگلیسی عاقل و قانونمدار می‌توانست به راحتی گذران عمر کند و حتی متوجه وجود دولت هم نشود». می‌توانستید در هر جا که دوست داشتید و به هر صورتی که دوست داشتید زندگی کنید. می‌توانستید بدون اجازه کسی به هر جای دنیا سفر کنید. در بیشتر مواقع حتی به گذرنامه هم نیازی نداشتید و بسیاری از افراد گذرنامه‌ای نداشتند. آندره زیگفريد^۲، جغرافی‌دان فرانسوی، با کارت ویزیت شخصی و نه شغلی‌اش تقریباً به دور کل دنیا سفر کرد. جان مینارد کینز^۳ نیز با حیرت از دورانی بدون بازرسی گمرکی و کنترل مبادلات ارزی یاد می‌کند. می‌توانستید هر کالایی که می‌خواهید به بریتانیا بیاورید و هر کالایی که دوست داشتید از آن خارج کنید. می‌توانستید هنگام سفر هر مقدار ارز که می‌خواستید با خود جابجا یا ارسال کنید و مانند امروز بانک به دولت گزارش نمی‌داد. اگر هم تصمیم می‌گرفتید در هر جای دنیا سرمایه‌گذاری یا سود آن را دریافت کنید، نیازی به اجازه از هیچ‌کس نداشتید.

آن زمان، دوره جریان سرمایه و حرکت آزادانه افراد و کالاها بود. یکی از تحقیقات برجسته در باب دنیا که در سال ۲۰۰۰ انجام شد، نشان می‌دهد که پیش از جنگ بزرگ، جهانی شدن مفهوم عمیق‌تری نسبت به امروز داشت: «عمده سال‌های یک چهارم آخر قرن بیستم به جبران خسارات ۷۵ سال قبل گذشت».

1. A. J. P. Taylor

2. Andre Siegfried

۳. John Maynard Keynes؛ از بزرگ‌ترین اقتصاددانان قرن بیستم

وابستگی و ارتباط تنگاتنگ امور اقتصادی و مالی یکی از عوامل مهمی بود که موجب ایجاد این توهم می‌شد که اعلان جنگ میان ابرقدرت‌های اروپا غیر عملی و امری منسوخ است.

مردم دنیا احساس امنیت می‌کردند. امریکایی‌ها هم به اندازه اروپایی‌ها، یا حتی بیشتر، از چنین امکاناتی بهره‌مند بودند. جرج کنان تاریخ‌دان و سیاستمدار، به یاد دارد که پیش از جنگ سال ۱۹۱۴، امریکایی‌ها چنان حس امنیتی را تجربه می‌کردند «که به نظر من از دوران امپراتوری روم به بعد، هیچ‌کس تجربه نکرده بود». نیاز به دولت احساس نمی‌شد. تا سال ۱۹۱۳ که قانون اساسی اصلاح شد، کنگره حتی قدرت این را نداشت تا از درآمد افراد مالیات کسر کند.

اشتفان تسوایگ، نویسنده اتریشی، دهه‌ها بعد در مورد سال‌های پیش از جنگ گفت: «وقتی سعی می‌کنم واژه‌ای ساده برای توصیف دوره پیش از جنگ جهانی بیابم که در آن رشد کردم، امیدوارم عبارت عصر طلایی امنیت حق مطلب را ادا کند. تقریباً همه چیز در سلطنت هزار ساله اتریش پایدار به نظر می‌رسید.»

در جهان غرب، هیچ‌کس دلهره‌ای نداشت. همان‌طور که خواهیم دید، برخی از رهبران نگران بودند، اما در زمستان و بهار ۱۹۱۴ فکرش را هم نمی‌کردند که در تابستان درگیر جنگ شوند.

درست است که فرانسه می‌خواست سرزمین‌هایی را باز پس بگیرد که آلمان دهه‌ها قبل تصرف کرده بود، اما افراد عاقل می‌دانستند که فرانسه برای چنین کاری جنگ را آغاز نمی‌کند. روسیه که یکی از متحدین فرانسه بود، با طرز تفکر سران فرانسه آشنایی کامل داشت و نخست‌وزیر روسیه در ۱۳ دسامبر ۱۹۱۳ به تزار اطلاع داد که «تمام نمایندگان فرانسه خواهان صلح و آرامش‌اند. آن‌ها تمایل دارند با آلمان همکاری کنند». ظاهراً آلمانی‌ها هم

چنین احساسی داشتند. جان کیگر^۱، یکی از محققان سیاسی برجسته آن دوره، گفته: «شکی نیست که در پایان سال ۱۹۱۳، روابط فرانسه و آلمان بسیار بهتر از گذشته بود». آلمان هراس داشت که در نهایت ناچار به جنگ با روسیه شود، اما در سال ۱۹۱۳ برلین^۲ متوجه شد روسیه در شرایطی نیست که جنگی را آغاز کند و تا سال‌های آتی هم این توانایی را به دست نخواهد آورد. بدیهی بود که بریتانیا در پی صلح است. به گفتهٔ پروفیسور کیگر، «بهار و تابستان سال ۱۹۱۴ اروپا، دوره‌ای غرق در آرامش بود». هیچ‌یک از ابرقدرت‌های اروپا باور نداشت که کشوری دیگر به‌زودی قصد اعلان جنگ علیه آن‌ها را داشته باشد.

اروپایی‌ها و امریکایی‌هایی که در واپسین روزهای باشکوه ژوئن ۱۹۱۴ زندگی می‌کردند نیز درست مانند مسافران پرواز شمارهٔ ۸۲۶، بر فراز دریایی آرام و در آسمانی بدون ابر در حرکت بودند... تا اینکه صاعقه‌ای به آن‌ها برخورد کرد که فکر می‌کردند اتفاقی است.

1. John Keiger

2. Berlin

بخش اول
تنش‌های اروپا

رویاری امپراتوری‌ها

در آغاز قرن بیستم، اروپا در اوج دستاوردهای انسانی قرار داشت. آن‌ها از هر جامعه‌ای و از هر تمدن دیگری در حوزه‌های صنعت، فناوری و علوم، در ثروت، علم و قدرت، پیشی گرفته بودند.

اروپا تقریباً کوچک‌ترین قارهٔ دنیاست و براساس مرزبندی شرقی آن می‌توان گفت مساحت آن ۱۰ تا ۱۱ میلیون کیلومتر مربع است. در مقابل، بزرگ‌ترین قاره یعنی آسیا، حدود ۴۴ میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد. برخی جغرافی‌دان‌ها معتقدند اروپا همچون شبه‌جزیره‌ای در آسیاست.

اما در آغاز دههٔ ۱۹۰۰، ابرقدرت‌های اروپا که کشورهای انگشت‌شمار بودند، اغلب کشورهای دنیا را اداره می‌کردند. در میان آن‌ها، اتریش-مجارستان، فرانسه، آلمان، بریتانیای کبیر، ایتالیا و روسیه بر اروپا، آفریقا، آسیا، حوزهٔ اقیانوس آرام و حتی بخش‌هایی مهم از نیم‌کرهٔ غربی تسلط داشتند. سایر مناطق باقیمانده هم به کشورهای اروپایی دیگری متعلق بودند که قدرت کمتری داشتند؛ یعنی بلژیک، هلند، پرتغال و اسپانیا. هنگامی که تمام امپراتوری‌ها کنار هم قرار می‌گرفت، اروپا در سراسر جهان ریشه می‌دواند.

اما کشورهای اروپایی ابعاد و قدرت‌های مختلفی داشتند که این عدم توازن به بی‌ثباتی انجامید و از آنجایی که رقیب یکدیگر بودند، رهبران‌شان مدام در ذهن خود، آن‌ها را مقابل هم قرار می‌دادند تا حدس بزنند که در صورت وقوع جنگ کدام‌یک پیروز می‌شوند تا با آن متحد شوند. در عصری که مردم به اشتباه باور داشتند بقای اصلح چارلز داروین^۱ به معنای درنده‌خویی است و نه وفق دادن خود با شرایط (چیزی که ما اکنون می‌دانیم)، توان نظامی از اهمیت بالایی برخوردار داشت.

امپراتوری بریتانیا ثروتمندترین، قدرتمندترین و بزرگ‌ترین ابرقدرت‌ها بود. آن فرمانروایی بر بیش از یک چهارم سطح زمین و یک چهارم جمعیت دنیا حکومت می‌کرد و نیروی دریایی آن بر اقیانوس‌هایی سلطه داشت که بیش از ۷۰ درصد جهان را تشکیل می‌دهند. آلمان که فدراسیونی تازه تأسیس بود که توسط پروس نظامی‌گرا اداره می‌شد، قدرتمندترین نیروی ارتش زمینی را در اختیار داشت. روسیه، بزرگ‌ترین کشور دنیا و غولی که در دو قاره کشیده می‌شد، همچنان یک معما باقی مانده بود. آن کشور که در جنگ ۱۹۰۴-۵ به ژاپن باخت و به واسطه انقلاب ۱۹۰۵ تضعیف شده بود، با حمایت‌های مالی فرانسه خود را صنعتی و مسلح کرد. فرانسه با اینکه امپراتوری بزرگی بود، دیگر حریف آلمان نمی‌شد و به همین دلیل سراغ روسیه رفت تا بتواند در برابر قدرت تتونیک^۲ تاب بیاورد. سلطنت دوگانه اتریش-مجارستان بر ملیت‌های مختلفی حکومت می‌کرد که معمولاً در تنش با یکدیگر بودند. ایتالیا که کشوری تازه تأسیس بود، دست به هر کاری می‌زد تا در میان ابرقدرت‌ها قرار بگیرد و با آن مانند یکی از خود رفتار کنند.

در آن زمان، باور بر این بود که مسیر کسب ثروت و بزرگی قدرت‌های

1. Charles Darwin

2. Teutonic

اروپا از استعمار می‌گذرد. مشکل آنجا بود که ابرقدرت‌ها از قبل بر اغلب کشورهای دنیا سلطه داشتند و دیگر چیز زیادی برای سایرین باقی نمانده بود. در طول زمان، قدرت‌های اروپایی مدام با یکدیگر در کشمکش بودند. بارها و بارها خطر جنگ پیش آمد و تنها دیپلماسی ماهرانه و خویشتن‌داری موجب عقب‌نشینی شد. دهه‌های پیش از ۱۹۱۴ پر از بحران‌هایی بودند که شاید تنها یکی از آن‌ها منجر به جنگ می‌شد.

تصادفی نبود که برخی از آشکارترین آن بحران‌ها ناشی از حرکات آلمان بود. دلیل هم این بود که امپراتوری آلمان - قیصر یا تزار - با تغییر صدراعظم خود در سال ۱۸۹۰ به نوعی سیاست‌های دولت خود را نیز تغییر داد. اتوفون بیسمارک، رهبر باراده‌ای که در سال ۷۱-۱۸۷۰ آلمان را بنا نهاده بود، نسبت به امپریالیسم تردید داشت.^۱ او نه تنها اعتقاد نداشت که مستعمرات ثروت و قدرت به همراه می‌آورند، بلکه فکر می‌کرد موجب به هدر رفتن این دو منبع می‌شوند. بیسمارک به منظور منصرف کردن فرانسه از بازپس‌گیری سرزمین‌هایی در اروپا که آلمان آن‌ها را تصاحب کرده بود - در آلزاس - لورن^۲ - از فرانسه حمایت کرد تا در آفریقای شمالی و آسیا به دنبال منافع خود باشد. این استراتژی موجب ایجاد تنش میان فرانسه و انگلستان و روسیه می‌شد، در نتیجه رقبای احتمالی آلمان از هم فاصله می‌گرفتند و همه‌چیز با اهداف بیسمارک جور در می‌آمد.

آلمان پس از بیسمارک طمع سرزمین‌هایی را داشت که صدراعظم‌اش آن‌ها را بی‌ارزش می‌پنداشت. آن کشور خود را برای تجزیه چین آماده می‌کرد، اما رهبران برلین دیر اقدام کرده بودند. آلمان دیگر نمی‌توانست سرزمینی را به

۱. دلایل این مسئله کاملاً مشخص نیست. بیسمارک در دهه ۱۸۸۰ که آلمان چند مستعمره به دست آورد، موقتاً این سیاست را کنار گذاشت. (نویسنده)

دست بیاورد که متناسب با جایگاهش به عنوان قدرتمندترین ارتش اروپا باشد. جهان کافی نبود. دیگر نه آفریقایی برای تصرف باقی مانده بود و نه امریکایی. با این حال، آلمان عصرِ ویلهلم^۱ به علاقه خود برای کشورگشایی پایبند بود. در آغاز قرن بیستم که فرانسه بیشتر در مراکش نفوذ کرد تا امپراتوری خود را در آفریقای شمالی گسترش دهد، آلمان به جای آنکه مانند دوران بیسمارک از فرانسه حمایت کند، به مخالفت برخاست. اقدام آلمان اشتباه بود و موجب ایجاد دو بحران با اهمیت بین‌المللی در آن سال‌ها شد؛ یکی بحران مراکش در سال‌های ۶-۱۹۰۵ و دیگری در سال ۱۹۱۱. از نظر دولت آلمان، این مانورها فقط کاوش تلقی می‌شدند، اما کل اروپا، آن‌ها را نوعی هشدار در نظر گرفت. با نگاه به گذشته، پر واضح است که مشکل، عطش کشورگشایی آلمان پس از سال ۱۸۹۰ بود که تنها با بیرون کشیدن سرزمین‌هایی از چنگال سایر کشورهای اروپایی سیراب می‌شد. این کار با صلح و آرامش به نتیجه نمی‌رسید. آیا آلمان می‌توانست از اینکه قدرت برتر نظامی و صنعتی آن قاره است اما سرزمین‌هایی کوچک‌تر از انگلستان و فرانسه در آفریقا و آسیا دارد، راضی باشد؟ البته خود آلمانی‌ها بر سر پاسخ این سؤال اتفاق نظر نداشتند و شرایط نیز در حال تغییر بود. آلمان در سال ۱۹۱۴، تنها کشوری بود که کارگران فعال در حوزه صنعت‌اش بیشتر از کشاورزان بودند و قدرت رو به رشد جمعیت سوسیالیست و کارگر آن کشور نشان می‌داد که باید بر مشکلات داخلی تمرکز کنند نه بر کشورگشایی. از سویی دیگر، این عامل نشان می‌داد که رهبران آلمان می‌بایست سیاستی خشن را در پیش بگیرند تا توجهات را از مشکلات لاینحل داخلی منحرف کنند.

۱. Wilhelm؛ قیصر آلمان و پادشاه پروس که پس از بیسمارک به سیاست‌های خود در آلمان ادامه داد.

تنش در میان آحاد جامعه

آلمان در تنش‌های داخلی تنها نبود. اروپا پیش از جنگ در چنگال تحولات اقتصادی و اجتماعی اسیر شده بود که ساختار و سیاست‌هایش را تغییر می‌دادند. انقلاب صنعتی که در قرن هجدهم در فرانسه و انگلستان آغاز شده بود، با سرعتی بالا در حال ایجاد تحولاتی در آن دو کشور و همچنین آلمان و سایر کشورها بود. اروپای کشاورزی که هنوز تا حدودی فتودالی بود و اروپای صنعتی که مدرنیته را به همراه داشت، همزمان با هم در جریان اما در واقع قرن‌ها از هم دور بودند. برخی هنوز طوری زندگی می‌کردند که گویی در قرن چهاردهم هستند، آن‌ها با ریتم کند زندگی در روستا و گله‌های حیوانات روزگار می‌گذراندند. سایر افراد نیز در شهرهای شلوغ و پرازدهام قرن بیستم زندگی می‌کردند و با اتومبیل و تلگراف آشنایی داشتند.

همزمان، رشد جمعیت کارگران کارخانه‌ها در انقلاب صنعتی موجب ایجاد تنشی بر سر دستمزد و شرایط کاری میان کارگران و کارخانه‌داران شد. این امر همچنین موجب درگیری میان کارگران و تولیدکنندگان که تنها می‌توانستند در جهان آزاد به سادگی کالای خود را صادر کنند و کشاورزان

و زمیندارانی شد که به حمایت نیاز داشتند و از طریق اجاره‌بها گذران عمر می‌کردند. طبقهٔ اجتماعی تفرقه یا وفاداری را مشخص می‌کرد که از نظر بسیاری مهم‌ترین عامل بود. نارضایتی داخلی تمام کشورهای اروپای غربی را تهدید می‌کرد.

در بریتانیا، حزب کارگر تشکیل شد تا از قشر کارگر حمایت کند که دیگر نمی‌خواستند زیر پرچم حزب لیبرال باشند که برای حقوق‌بگیران دلسوزی می‌کرد اما صدای طبقهٔ متخصص و حتی برخی از اشراف‌زاده‌ها بود. در اروپا نیروی کار به سمت سوسیالیسم کشیده شد که تأثیر آن در انتخابات به شدت عیان بود؛ در انتخابات سال ۱۹۱۲ آلمان، سوسیال‌دموکرات‌ها بزرگ‌ترین حزب مستقل رایس‌تاگ^۱ را تشکیل می‌دادند. احتمالاً محافظه‌کاران آلمان و بریتانیا از این امر خشنود بودند که کارگران کشورهايشان در صلح و آرامش و با انداختن رأی خود به صندوق از سوسیالیسم حمایت می‌کردند و نه (همچون سندیکالیست‌های^۲ فرانسه، اسپانیا و ایتالیا) با اعتصاب، شورش و حملات تروریستی. اما در آن دوران که بحران جنگ بیداد می‌کرد، دولت نگران بود که شاید با وقوع جنگ، مردم از آن‌ها حمایت نکنند. این موضوع روی دیگری هم داشت: کشورگشایی خارجی می‌توانست حواس مردم را از اختلاف طبقاتی و اجتماعی پرت کند و همه را زیر یک پرچم گرد آورد. نتیجه چه می‌شد؟ آیا طبقات اجتماعی از هم دور می‌شدند یا بحران‌های بین‌المللی آن‌ها را به هم نزدیک می‌کرد؟

1. Reichstag

۲. اشاره به طرفداران سیستم پیشنهادی سوسیالیسم به‌جای نظام سرمایه‌داری

نزاع ملت‌ها

از نظر انترناسیونالیسم سوسیالیست^۱، تنها رقیب ناسیونالیسم بود؛ همان عرق ملی که در آغاز قرن بیستم داشت قلب و روح اروپاییان را تسخیر می‌کرد. حتی بریتانیا نیز تحت تأثیر قرار گرفت. ایرلند - یا اکثریت کاتولیک آن - خواهان استقلال و خودمختاری بودند و با پروتستان‌های اولستر^۲ که می‌خواستند برای دفاع از اتحاد با بریتانیای کبیر به پا خیزند مخالفت می‌کردند.

انگلستان عصر ادوارد دیان به خودی خود کشوری متلاطم بود که تحت الشعاع عواملی همچون دستمزد کارگران، شرایط کار و حق رأی زنان قرار داشت. آن کشور همچنین تحت بحران مشروطه که همان بحران اختلاف طبقاتی بود قرار داشت. آن بحران بر دو مسئله متمرکز بود که با یکدیگر ارتباطی تنگاتنگ داشتند: بودجه و قدرت موروثی مجلس اعیان برای وتوی قوانین مصوب مجلس عوام. در این میان، حس همبستگی ملی کم‌رنگ شد.

۱. حزبی که خواهان برقراری دموکراسی سوسیالیستی است و اعضای آن را غالباً سوسیال دموکرات‌ها و کارگران تشکیل می‌دهند.

2. Ulster

اکنون که پرسش خودمختاری ایرلند مطرح شده بود، بخش‌های بزرگی از ارتش و حزب محافظه‌کار بریتانیا برای سرپیچی از قانون و دولت آماده بودند تا با ایرلند یکپارچه باقی بمانند. نمونه‌ای که امریکا در سال ۱۸۶۱ فراهم آورده بود، مشکل‌ساز شد. آیا جنگی داخلی به راه می‌افتاد؟

شعله‌های سوسیالیسم در قاره اروپا می‌توانست ساختارهایی را که در طول قرن‌ها شکل گرفته بود از بین ببرد. دودمان هابسبورگ^۱ که بر اتریش حکومت می‌کرد، بازمانده‌ای از قرون وسطا بود که تا همین اواخر توسط به اصطلاح امپراتوری مقدس روم اداره می‌شد. این دودمان همان شکل قرن نوزدهمی خود را حفظ کرده و دشمن سرسخت ناسیونالیسم بود. دو ملت نوپای آلمان و ایتالیا در سرزمین‌هایی تشکیل شده بودند که زمانی به هابسبورگ تعلق داشت. در اوایل قرن بیستم در دانشگاه‌ها، قهوه‌خانه‌ها و در مخفیگاه‌های نیمه‌تاریک محافل مخفی و تروریست‌ها در بالکان و اروپای مرکزی، قومیت‌های مختلف نقشه می‌کشیدند تا به نتایجی مشابه دست یابند. ناسیونالیست‌ها با یکدیگر و با نیهیلیست‌ها^۲، آنارشیت‌ها^۳، سوسیالیست‌ها و سایر افرادی که در زمینه سیاسی دست به توطئه می‌زدند ارتباط داشتند. همان‌جا بود که صرب‌ها، کروات‌ها و مردمان چک و سایرین برای نابودی امپراتوری اتریش نقشه کشیدند.

هابسبورگ دودمانی بود که در طول هزاران سال بر سرزمین‌ها و مردمان مختلفی حکومت کرده بود؛ یک امپراتوری چندملیتی که به هیچ‌وجه قصد نداشت تبدیل به کشوری واحد شود. امپراتوری اتریش - مجارستان که پایگاه قدرتش در وین^۴ قرار داشت، شامل زبان‌ها، قومیت‌ها و آب‌وهوای مختلفی

1. Hapsburg

۲. نیهیلیسم یا پوچ‌گرایی؛ به معنای بی‌ارزش دیدن جهان و هستی

۳. آنارشیسیم یا اقتدارگریزی؛ مخالفت با انحصارطلبی در قدرت

4. Vienna